



نوح

نویسنده:

محمد شریف زاهدی

سرشناسه: زاهدی، محمد شریف، ۱۳۵۷ -

عنوان: انتخابی نو • تکرار نام پدیدآور: محمد شریف زاهدی

مشخصات نشر: قم: انتشارات مطبع، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۳۲ ص. • بها: ۳۵,۰۰۰ ریال • شابک: ۷-۷۳-۷۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا • یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس

موضوع: زاهدی، محمد شریف، ۱۳۵۷ - خودسرگزشت نامه • موضوع: تازه کیشان - مسلمان • موضوع: اهل سنت -

دفاعیه ها و ردیه ها • موضوع: شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره: ۹۰۱۳۹۵ الف ۲/۶/۲۲۸ BP • رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۹ • شماره ی مدرک: ۴۱۲۱۷۳۶

نویسنده: محمد شریف زاهدی

ناشر: انتشارات مطبع

مدیر هنری: حمید مطیع

چاپخانه: طاهر

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

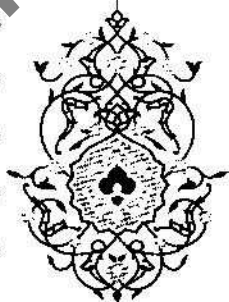
شابک: ۷-۷۳-۷۱۰۷-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۳۵,۰۰۰ ریال

«کلیه ی حقوق و مالکیت معنوی این اثر محفوظ می باشد.»

«فهرست»

- ۵.....مختصری از گذشته‌ام
- ۷.....رفه‌ی هدایت
- ۱۷.....اعلام به بیان و اعلان شیعه شدن
- ۲۶.....بیان برخی گفت‌وگوها و مناظرات
- ۲۸.....خواندن اذات و ابیات محبت
- ۲۹.....توسل به ذات پیغمبر
- ۳۱.....اولیا بعد از مرگ هم کرامت دارند



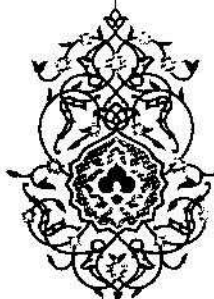
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصری از گذشته‌ام

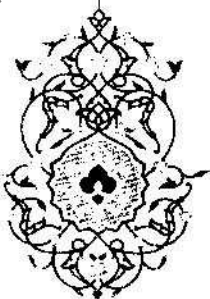
سال ۱۳۵۷ هجری شمسی در روستای «کوچینگ» شهرستان «نیک‌شهر» در خانواده‌ای مذهبی، پیرو مذهب ابوحنیفه متولد شدم.

کلاس اول و دوم ابتدایی را در دبستان روستای مان گذراندم؛ و در ابتدای سال سوم، به امر پدرم از مدرسه انصراف داده و به مکتب‌خانه‌ی «مولوی حیدر» در روستای «دیار» رفتم. پس از سه سال تحصیل در این مکتب‌خانه، به همراه پسرعمویم علی به حوزہ‌ی «بحرالعلوم» دِهان بخش نیک‌شهر رفتم.

در روز ثبت‌نام در حوزہ‌ی دِهان، مدیر داخلی حوزہ، مولوی «عبدالله محمّدی لاشاری» اسمم را پرسید. گفتم: «مراد بخش»؛ با عصبانیت گفت: «این اسم را چه کسی برایت انتخاب کرده؟!» با تعجب از سوالش، جواب دادم: «پدرم. اشکالی دارد؟!»



پرسید: «مراد می‌بخشد یا خدا؟» جواب دادم: «خدا؛» گفت:
 «پس چرا اسمت را مراد بخش گذاشته‌اند؟! این شرک به خداست!»
 با این استدلال، اسمم را به «محمد شریف» تغییر داد؛ ولی
 هیچ‌گاه از آن مولوی سوال نکردم: «این چه دلیلی بود که آوردی تا
 اسمم را تغییریدی؟» آیا به واقع: «چون خداوند انسان را می‌بخشد،
 اگر بگویم مراد انسان را بخشیده برای خدا شریک قایل شدیم؟»
 در سال ۱۳۷۴ از حوزه‌ی علمیه‌ی دهان به حوزه‌ی علمیه‌ی
 «چابهار» رفتم و در آن جا روزهای جدیدی از تحصیل را شروع کردم.
 مولوی عبد الرحمن، دانشمندترین مولوی چابهار بود. خیلی
 زود استعدادهایم را شناخت و مورد توجه و تشویق واقع شدم.
 ماه رجب سال ۱۳۷۵ به همراه یکی از دوستان به عنوان
 نماینده‌ی حوزه‌ی چابهار در «مجلس شش‌جاری» در زاهدان،
 سرودی درباره‌ی نكوهش دنیا اجرا کردیم که خیلی مورد پسند
 حضار واقع شد؛ و تشویق مان کردند. روز جمعه «مولوی عبد الحمید»
 همان اشعار را در خطبه‌های نماز خواند و در پایان گفت: «این
 اشعار را ملا محمد شریف از حوزه‌ی چابهار خوانده است.»
 وقتی برگشتیم، جریان را برای مولوی عبد الرحمن تعریف
 کردیم و او هم از موفقیت مان خوشحال شد.



اولین جرقه‌ی شیعه شدنم این طور رقم خورد که یکی از اساتیدم به نام مولوی «سید ابوالحسن»، امام جماعت مسجد «...» چابهار بود. گاهی که برای شان مشکلی پیش می‌آمد و نمی‌توانست به مسجد برود، بنده را به جای خودش می‌فرستاد تا امام‌ی نماز جماعت کنم.

شب عاشرای ۱۳۷۵ به جای استادم به مسجد رفته بودم. پس از نماز عشاء، مردم از مسجد رفتند. درب مسجد را بستم؛ و همین که خواستم بسجده، برگردم، به ناگاه صدای سخنرانی از حسینیه‌ی شیعیان که در پدجا متری مسجد قرار داشت، توخهم را جلب کرد.

به ما گفته بودند: «سجده رو نه! چون شیعه می‌گویند سجده واجب است!» به همین خاطر کنج‌کاو شدم بدانم سخنران‌شان چه می‌گوید؟ به این نیت رفتم که با گوش خودم دروغ‌های شان را بشنوم. نزدیک حسینیه که رسیدم، خواستم وارد شوم؛ ولی چون لباس مولوی‌ها را پوشیده بودم، خجالت کشیدم. آهسته کنار پنجره نشسته و به صحبت‌های روحانی شیعه، گوش دادم.

